هو العلیم

اختلاف مراتب شیعیان بر حسب مراتب معرفت آنها

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۷

- مجلس چهارم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبی لک شفیعی الیک و انا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک.

امام علیه السلام می‌فرمایند شناخت من ای مولا و آقای من نسبت به تو، دلیل و راهنمای من است بر تو. راجع به این فقره دیشب عرض کردم که دیگر راجع به آن بحث را ادامه ندهیم ولی امروز با خودم فکر می‌کردم دیدم شاید بعضی از نکات هنوز مانده باشد دریغم آمد که باز نسبت به‌این فقره تتمه‌ای که به نظرم رسیده و علتش هم این بود که من دیدم در یک مجلسی [که] مرحوم آقا [و] مرحوم آقای حداد بودند [و] راجع به همین قضیه صحبت شد، یک

نکاتی از آن مجلس در ذهنم باقی مانده دیگر دریغم آمد که آنها را خدمت رفقا عرض نکنم لذا اگر خلفی شده انشاءاللَه خلف موجه باشد. آن نکاتی که به نظر رسید آنها را راجع به این مسئله عرض می‌کنیم و در همین مجلس می‌رویم به فقرهٔ بعد که عالم عجیبی است و بیرون آمدن از آن، خیلی مرد می‌خواهد و حبی لک شفیعی الیک، چه قدر امام سجاد علیه السلام دراین مطلب مسئله را به اتمام رساندند.

اگر نظر رفقا باشد در شبهای گذشته راجع به شناخت صبحت شد و عرض شد که هر شناختی دلیل بر حقیقت نیست شناخت به معنای رسیدن به حاقّ واقعِ معروف و شناخته شده، آن دلیل است و او انسان را به آن معروف و آن چه که در صدد وصول به او است راهنمایی می‌کند و به او می‌رساند. کسی که می‌خواهد به یک فرد عالمِ به ریاضی شناخت پیدا کند نمی‌تواند علم فقه و اصول بخواند و به‌این کیفیت نسبت به او عرفان داشته باشد، باید برود ریاضی بخواند. نمی‌تواند شیمی‌بخواند و ازاین جهت بتواند نسبت به معلومات او اطلاع حاصل

کند. ریاضی فنی است و علمی است و آگاه و عالمِ به آن، اقتضا می‌کند که در این فن استاد باشد خبیر باشد. حالا اگر انسان نسبت به مسائل ریاضی جاهل بود فقط اطلاعات و معلوماتش در حدّ همین ضرب و تقسیم‌های عادی بود اگر صد سال هم با این عالم و دانشمند ریاضی بنشیند نمی‌تواند نسبت به ما فی الضمیر او کمترین اطلاعی به دست بیاورد، شناخت ندارد. معلوماتی که دارد ممکن است فرض کنید که در خیلی از فنون استاد باشد، در آن مسائلی که ارتباطی به ریاضی ندارد. ممکن است در فقه خیلی کارکرده و پخته باشد. ممکن است در تفسیر خیلی زحمت کشیده باشد ممکن است در تاریخ یک مورخ بسیار عمیق و متضلّعی باشد، ولی‌این شخص صد سال پیش یک عالم ریاضی بنشیند نمی‌تواند نسبت به معلومات او اطلاع حاصل کند، نمی‌تواند.

اگر فردی فرض کنید که نسبت به مسائل فقهی خیلی مسلط باشد احکام را بداند مراجع و مدارک مسائل را تشخیص بدهد اقوال فقها را خوب بررسی کرده باشد سیر تاریخ فقهی را اطلاع داشته باشد که‌این مسئله چه اطواری در تاریخ فقه بر او گذشته

چه فتاوایی نسبت به او داده شده؟ نقضاً و ابراماً، نفیاً و اثباتاً، قائلین به او را، فقهای نسبت به او را کاملا مطلع باشد هر قدر هم که متضلع باشد نسبت به مسائل فلسفی و حکمی‌جاهل است نمی‌تواند نسبت به مسائل فلسفی اظهار نظر کند چون نخوانده. مسائل فلسفی و مسائل حکمی یک قانون و قاعده برای خودش دارد مسائل فقهی هم قانون و قاعدهٔ خاص به خودش را دارد. گرچه آن فقه حقیقی و شرع واقعی و مسائل واقعی و حقیقی، اطلاع بر آنها قطعا ارتباط وثیقی با مسائل فلسفی و مسائل عرفانی دارد نه‌این فقه اصطلاحی امروزی، نه! آن فقیهی که دارای ذخیرهٔ ارزشمند فلسفه و حکمت است مثل مرحوم علامهٔ طباطبایی مرحوم قاضی مرحوم آقا، اولیاء الهی، آخوند ملاحسین قلی همدانی، استنباط آنها خیلی تفاوت دارد با استنباط افرادی که نسبت به مسائل فلسفی و حکمی‌یا تفسیری اطلاع ندارند، خیلی فرق می‌کند. بینش آنها نسبت به مسائل اسلامی‌خیلی تفاوت می‌کند نگرش آنها نسبت به مبانی و کلیات فقهی و مدارک و ملاکات کاملا

متمایز و متخالف است. واین یک مسئلهٔ بسیار بدیهی و واضح است.

بنابراین کسی که نسبت به مسائل و احکام فقهی خبرویت دارد تضلع و اطلاع دارد اگر پنجاه سال پیش یک حکیم و فیلسوف بنشیند نسبت به مسائل فلسفی نمی‌تواند اطلاع پیدا کند. قاعدهٔ علیت را نمی‌فهمد چیست؟ قوه و فعل را نمی‌تواند درک کند. اصالت وجود و ماهیت را نمی‌تواند بفهمد وحدت وجود را نمی‌تواند درک بکند، نمی‌تواند.

در زمان سابق یک روز ـ خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مهدی روحانی از علمای بسیار بزرگ و زاهد و متقی بود مرحوم آقا سید مهدی روحانی در همین قم بود مرد عالمی‌بود دانشمندی بود نسبت به مسائل فقهی و اصولی خیلی متضلع بود. من آن وقتی که می‌خواستم کفایه بخوانم ـ خدا رحمت کند ـ مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری یک روز من را دیدند گفتند که شما چه می‌خوانی گفتم رسائلم تمام شده می‌خواهم کفایه بخوانم. گفتند پیش کی می‌خواهی بخوانی؟ گفتم هنوز برای خودم استادی ندیدم تعیین نکردم. یک دو سه نفر را اسم بردند

گفتند برو پیش اینها بخوان، اتفاقا هم موفق نشدم پیش هیچ کدام ازایشان [بخوانم.] یکی از آنها همین مرحوم آقا سید مهدی روحانی بود ـ یک روزایشان آمده بودند دیدن مرحوم آقا در همین قم، من در آن مجلس بودم. خیلی مرد بی هوایی هم بود مرد بی هوایی بود. یک درس خارج شروع کرده بود و بعد هم تعطیل شده بود. مرحوم آقا گفتند آقا چرا درستان تعطیل شد؟ با همان لهجهٔ قمی‌گفت آقا ما درس را شروع کردیم کسی نیامد ما هم تعطیل کردیم، ما هم تعطیلش کردیم. خیلی آدم بی هوایی بود آدم فاضلی بودها! فاضل و مجتهد و ملا. یک روز آمد دیدن مرحوم آقا در همین قم. گفت آقا این مسئلهٔ وحدت وجودی که‌این فلاسفه و عرفا می‌گویند ما این را نفهمیدم چیست؟ این را می‌شود برای ما توضیح بدهید؟ خیلی همچین با زبان شیرین که حکایت از صفای دل و خلوص و صدق او می‌کرد، این مسئله خیلی مهم است که انسان نسبت به خلوصش یک مقداری بیشتر تأمل کند، نسبت به خلوص. انسان وقتی عبارتهای افراد را می‌خواند کلمات خیلی‌ها را

می‌خواند می‌فهمد که این کلمات ناشی از صفا و خلوص است یا مسائل دیگری خلاصه بله! در آن دخالت دارد. خیلی خوب است خیلی خوب است که انسان همیشه سعی کند که آن مسئلهٔ خلوص را در کلماتش در صحبت‌هایش در معاشرتش، صدق را همیشه مدّ نظر قرار بدهد.

ایشان با همان زبان سادهٔ خودش و زبان....، گفت آقا ما این مسئلهٔ وحدت وجود را نفهمیدیم آقا! این را می‌شود برای ما توضیح بدهید؟ مرحوم آقا یک خنده‌ای کردند و ما هم نشسته بودیم، گفتند بله آقا! ما حالا برای شما توضیح می‌دهیم تقریبا یک بیست دقیقه طول کشید بیست و پنج دقیقه طول کشید وقتی که‌ایشان مسئلهٔ وحدت وجود را توضیح دادند گفت خب آقا این که‌ایرادی ندارد این قدر راجع به او حرف می‌زنند این قدر حرف می‌زنند این که‌ایرادی ندارد! مطلب به‌این خوبی و راحتی! ایشان هم فرمودند ما هم می‌گوییم ایراد ندارد ما هم همین را می‌گوییم این وحدت وجودی که آقایان می‌گویند نجس است و قائل به آن نجس است و در رساله‌هایشان هم می‌نویسند بعضی‌ها، تکفیر می‌کنند

و چه می‌کنند واینها! عرفا را تکفیر می‌کنند فلاسفه را تکفیر می‌کنند! ملاصدرای بیچاره فرار کرد تبعیدش کردند از دست‌اینها رفت به کهک و [به آن جا] پناه برد و در آن جا شروع کرد به نوشتن. این همین وحدت وجودی است که ما برای شما شرح کردیم برای شما الان توضیح دادیم. ببینید انصاف اگر باشد چه قدر مسئله زود حل می‌شود؟ صدق اگر....! خب مرحوم آقا که نیامدند کلاه سراین بگذارند نیامدند یک جوری بگویند که با مرام او بسازد توافق داشته باشد. همانی را که در کتابشان نوشتند حالا یک مقداری ساده‌تر، فرض کنید که حالا مرحوم آقا سید مهدی فلسفه نخوانده بود خب نخوانده بود حالا آن اصطلاحات را به کار نبردند آن مطالب را در آن سطح بالا نگفتند همان مطلب را آوردند پایین و در حدّ فهم و ادراک آن مرحوم، این مطالب را بیان کردند و پذیرفت. گفت خب آقا این که‌ایرادی ندارد این قدر حرف می‌زنند!

چندی پیش یک مطلبی شنیدم از یک نفر، یعنی دیدم، در یک روزنامه‌ای سوال کردند که آقا این عرفا

این صوفیه، اینها چه؟ پاسخی که دادند به آن شخص این که، اینها همه منحرف هستند و همه گمراه هستند، اینها همان‌هایی هستند که نماز نمی‌خوانند روزه نمی‌گیرند می‌گویند ما به مقصود رسیدیم ما به مطلب رسیدیم از مقدمه گذشتیم از مقدمه عبور کردیم یک مرتبه! خب آقاجان من چرا تهمت داری می‌زنی؟ چرا داری تهمت می‌زنی؟ چرا شما در یک مقامی‌نشستی و مردم دارند به عنوان یک مقام علمی‌و فقهی به شما نگاه می‌کنند و داری تهمت می‌زنی به عرفا و صوفیه؟ بله! در بعضی از اینها افرادی هستند که نماز نمی‌خوانند کافر هم هستند حتی مرتد هم هستد ما این را قبول داریم آن وقت شما درمی‌آیی می‌گویی همهٔ اینها منحرف هستند در میان این عرفا و صوفیه افرادی هستند که از اول بلوغ تا هنگام مرگ، نماز شب ایشان فوت نشده! کدام یک از این آقایانی که اهل رساله واینها هست نماز شبش یک شب فوت نشده؟ صحیح است‌این طور انسان بیاید و هیمن طور تهمت بزند به افراد؟ خب روز قیامتی هم هست. حالا بعضی ازاین گروه‌ها منحرف هستند ما هم قبول داریم منحرف هستند مگر انحراف

اختصاص به صوفیه فقط دارد؟ مگر سایر افراد انحراف ندارند؟ مگر سایر اشخاص انحراف ندارند؟ چه قدر از همین بزرگان و افرادی که خود اینها مجتهد بودند و اجازات اجتهاد [داشتند] به انحراف کشیده شدند؟ چرا از آنها اسم نمی‌برید؟ مگر بعضی ازاین افرادی که آمدند انحراف در دین ایجاد کردند، خود همین‌ها از علما و فقها نبودند؟ این سناتور وحیدی، آن مرد فاسقی که در زمان رضا شاه آمد و در زمان کشف حجاب خود همین شخص اولین فردی بود که در کرمانشاه در مجلس کشف حجاب، زن خودش را بی حجاب آورد در مجلس! همین علامهٔ وحیدی کسی نبود که هجده اجازهٔ اجتهاد از مراجع نجف داشت؟ مگر نبود؟ بهبهانی‌ها مگر نبودند؟ آن طباطبایی‌ها، آنهایی که در مشروطه واینها بودند، آنهایی که در مقابل میرزای شیرازی وقتی که حرمت تنباکو را فتوا داد و آنها رفتند بالای منبر و قلیان کشیدند مگر آنها از فقها نبودند؟ فقط ما زورمان به عرفا رسیده؟ به عرفا و صوفیه رسیده؟ مگر خود ما در همین زمان خودمان از همین فقها

ندیدیم چه افرادی، این را که دیگر با چشممان دیدیم، به چه انحرافاتی افتادند؟ چه در زمان مرحوم رهبر انقلاب و همین طور بعد از آنها، افرادی که‌اینها آمدند و با مسائل اساسی مقابله کردند و با نظام مقابله کردند و مسائلی که دیدید؟ اینها از عرفا و صوفیه بودند یا از فقها بودند؟ هان؟ خیلی مسئله فرق می‌کند.

همان طوری که فساد و فسق و انحراف‌این افراد موجب نمی‌شود که ما حکم به انحراف همهٔ علما و فقها بکنیم واین خلاف انصاف و خلاف عدالت و خلاف وجدان و خلاف بداهت است همین طور خلاف انصاف و عدالت است که بیاییم و با چماق انحراف و ارتداد همهٔ افراد، از عرفا و بزرگان را که‌اینها خب بعضی از اینها دارای حالاتی بودند انعزال بودند از مردم کناره گیر بودند یا برای خودشان مکتبی داشتند، بدون توجه و بدون تأمل همه را یک کاسه کنیم و بگوییم اینها همه منحرف هستند همه عقاید خلاف دارند و ارتباط با همهٔ اینها حرام و معاشرت با اینها حرام است واینها اهل نماز و روزه واینها نیستند! این صحیح است؟ آن هم از

یک همچنین افرادی که باید در کلامشان تأمل کنند بیشتر و بدانند که هر چه مسئولیت انسان بیشتر بشود باید در مقام پاسخگویی بیشتر دقت بکنند و رعایت مسائل را بیشتر داشته باشند.

چقدر خوب است انسان همیشه صادقانه باشد! بله در میان اینها افرادی هستند که منحرف هستند عقایدشان با مبانی اسلام و تشیع معارض و مخالف است و بعضی از اینها هستند که نخیر! عقایدشان همان است هیچ فرقی نمی‌کند. مگر ما اختلاف در فتوا را در میان فقها نداریم؟ کدام فقیه را شما دیدید که فتوایش با فقیه دیگر یکسان باشد؟ در هیچ مسئله با هم اختلاف نداشته باشد؟ نه! این یک مسئلهٔ عادی است.

حالا این معرفتی که امام علیه السلام می‌فرماید پس مشخص شد هر معرفتی نمی‌تواند انسان را به آن مقصد مورد نظر و آن هدفی که مورد نظر است برساند. باید مسیری را که طی می‌کند و طریقی را که طی می‌کند آن طریق طریق موصل باشد. امام علیه السلام کیست؟ ذات پروردگار چیست؟ امام

می‌فرماید معرفت من به تو ای مولای من، دلیل من است بر تو. چه معرفتی را امام علیه السلام، امام سجاد، واجد بود تا توانست به ضرس قاطع و به‌این محکمی بیاید و بگوید معرفت من به تو، مرا به سمت تو راهنمایی کرده؟ کدام معرفت؟ همین معرفتی که ما داریم؟ پس چرا ما به هر سمتی می‌رویم غیر از خدا؟ این کدام معرفت است؟ این چه معرفتی است؟ ما از خدا چه شناختی داریم؟ ما از خدا و ذات خدا و اوصاف و اسماء الهی چه معرفتی داریم؟ فقط هیمن قدر می‌دانیم یک خدایی هست ما را خلق کرده شریعتی فرستاده ما را مکلف به متابعت آن شریعت کرده و بعد هم در روز قیامت از این مسأله بازخواست می‌کند، همین والسلام! مگر چیز دیگر[ی] هم می‌دانیم؟ مگر اطلاع دیگر[ی] داریم؟ ما از امام علیه السلام چه معرفتی داریم؟ چه معرفتی داریم؟ می‌رویم قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می‌کنیم واقعا وقتی که می‌ایستیم در کنار قبر امام علیه السلام نسبت به امام چه معرفتی داریم؟ اشهد انک تسمع کلامی‌و تعلم حاجتی، شهادت می‌دهم که تو کلام مرا می‌شنوی و حاجت مرا می‌دانی و از ضمیر

من اطلاع داری، این عباراتی است که ما در زیارات ائمه علیهم السلام می‌خوانیم، می‌دانید معنایش چیست؟ معنایش‌این است که همان طوری که ـ حداقل، این حداقل ـ حداقل الان شما نشستید اطلاع دارید که آن شخصی که در کنار شما است کیست و در کنار شما نشسته و حضورش را احساس می‌کنید امام علیه السلام می‌گویند وقتی که به زیارت قبور ائمه می‌روید حداقل یک همچنین علم و اطلاعی داشته باشید که امام رضا دارد من را می‌بیند نه‌این که در ذهنم تصور کنم یک امام رضایی ۱۳۰۰ سال پیش بوده و مامون او را شهید کرده و بعد آمدند او را دراین جا دفن کردند و او در عالم قیامت زنده است و از آن جا می‌بیند که فرض کنید که ما چه هستیم؟ نه! تمام‌اینها رجما بالغیب است. کسی که وارد حرم امام رضا می‌شود باید بداند که امام علیه السلام‌ایستاده دارد او را می‌بیند امام علیه السلام دارد او را تماشا می‌کند این را باید ادراک کند حیات واقعی و زندگی واقعی را باید به امام علیه السلام....

مرحوم آقا می‌فرمودند یک روز در خدمت آقای

حداد رفتیم به زیارت سیدالشهدا، وقتی که سیدالشهدا [را] زیارت کردیم و نماز خواندیم واینها، همین که آمدیم برگردیم رفتیم کنار قبر حبیب بن مظاهر آن جا ایستادیم. ما شروع کردیم به حمد و سوره خواندن تا حمد و سوره را شروع کردیم یک مرتبه آقا حداد گفتند آقا سید محمدحسین حمد و سوره می‌خوانی؟ این مرد زنده است ـ با یک...! ـ او زنده است و تو داری حمد و سوره می‌خوانی؟ ایشان فرمودند آقا ما برای زنده‌ها هم حمد و سوره می‌خوانیم نه‌این که حالا فقط مال...! ببینید چه دارد می‌گوید؟ می‌گوید این زنده است. باید وقتی که بالای قبر حبیب بن مظاهر می‌ایستی مبادا ما تصور کنیم که‌این شهید شده و فوت کرده و الان آن دنیا است و عند ربهم یرزقون و ما هم یک حمدی می‌خوانیم و به او می‌رسد! نه بابا! دارداین جا نگاهت می‌کنداین جا نشسته دارد نگاهت می‌کند چشم بصیرت نداری که ببینی الان دارد با تو صحبت می‌کند. شما ضریح می‌بینید چوب می‌بینی آجر می‌بینی حدید می‌بینی نقره و طلا می‌بینی حبیب بن مظاهر را نمی‌بینی امام حسین را نمی‌بینی حضرت

علی اکبر را نمی‌بینی حضرت علی اصغر را نمی‌بینی شهدا را نمی‌بینی فقط همین طور مفاتیح را باز می‌کنیم شروع می‌کنیم به زیارت و در نظر ما این است که‌این زیارت ثوابش به آن ارواحی که در آن دنیا هستند هیچ نمی‌گوییم الان‌این جا است نه! این را نمی‌گوییم! هیچ تصور نمی‌کنیم بابا این جلوی ما ایستاده امام حسین همین جا گرفته نشسته این را نمی‌فهمیم! چرا؟ چون ما محکوم احساس هستیم محکوم عالم ظاهر هستیم و محکوم تخیلات و توهماتیم محکوم منطق که نیستیم محکوم منطق که نیستیم.

یک روز یکی از آقایان از علمای قم که فعلا فوت کرده به رحمت خدا رفته، من نشسته بودم در منزل، یکی از آقایان مشهد که یک نسبتی هم با ما دارد آمده بود و آن شخص آمده بود به دیدن ما. در ضمن صحبت‌هایی که می‌شد مطلب‌این شد یعنی‌این شخص را که‌ایشان می‌گفت یعنی مورد قبولش هم بود چون در مقام تأیید، ایشان‌این مطلب را بیان می‌کرد یعنی مورد تأییدش هم هست که

راجع به فلان قضیه که اتفاق بوده و مسائلی که در فلان سنه اتفاق افتاده بود در قم و چه و چه، آن شخص مرا فرستاد برای مشهد گفت شما برو مشهد زیارت امام رضا علیه السلام و به آن حضرت بگو که شما در مشهد هستی خواهر شما در قم است و خلاصه از عهدهٔ ایشان برنمی‌آید که این مسائل واین مشکلات واین قضایایی که خلاصه اتفاق افتاده! بالاخره ایشان زن است و آن مسئلهٔ انوثیت ـ جداً عرض می‌کنم حالا کسی که‌این مطالب را می‌گفت اسم نمی‌برم از مجتهدین مسلّم، از شاگردان مرحوم آقای بروجردی و از صاحب تقریرایت ایشان و صاحب تألیفات عدیده ـ ایشان زن است وقدرت ندارد که خلاصه بتواند...، شما هم در مشهد هستید و فاصله زیاد است خلاصه بین مشهد و بین این جا! شما این مطلب را ببر به امام رضا بگو که یک عنایتی بفرمایید خلاصه از فرزندتان امام زمان بخواهید این وسائط را همه را با سلسله سند و انتساب و واسطه همه را بخواهید که او بیاید و این مشکلات را حل کند! حالااین معرفت به امام است ؟ یعنی‌این مطالب موجب معرفت شده؟ من آن جا خنده‌ام گرفت یعنی

وقتی که ـ من رسائل می‌خواندم آن موقع ـ من خنده‌ام گرفت آن شخص فهمید که خلاصه این خنده خندهٔ بله! بی حسابی نیست و بی کتابی نیست! ببینید چه قدر مطلب سست و بی اساس فرض شده! چه قدر مسئله...! آن مقام طهارت و قدس و عزت و علوّ و مقام شفاعت حضرت فاطمه معصومه سلام اللَه علیها واین که چطور این حبل و ریسمان ازاین مخدرهٔ مطهره و معصومه به آن حقیقت ولایت اتصال دارد و ربط و انمحاء و فناءِ این ذات مقدس در مسئلهٔ ولایت، موجب ظهور آثار ولایت از وجود شریف این حضرت هست و اینها، اینها مطالبی نیست که با روایات طهارت و نجاست به دست بیاید با مطالب زکات و خمس و صوم این مسائل به دست بیاید! اینها علم دیگر می‌خواهد آقاجان! اینها حساب و کتاب دیگر می‌خواهد.

آن معرفت و شناختی که آقای حداد با آن شناخت به حرم سیدالشهدا علیه السلام می‌رود هر روز صبح بین الطلوعین و بعد می‌آید در حرم حضرت ابالفضل و نماز صبح را در حرم سیدالشهدا

می‌خواند، با این شناخت، آیا منزله و مرتبهٔ این ولیّ الهی و نظایر او با آن کسی که نسبت به حضرت معصومه این درک را دارد یکی است و یکسان است؟ یکسان است ؟ مگر این روایت را نشنیدید؟ اتفاقا روایت را عایشه نقل می‌کند و ظاهرا مرحوم محدث قمی هم مثل این که در مفایتح، ظاهرا آن طوری که در نظرم می‌آید در مفاتیح باشد، که یک روز رسول خدا به عایشه فرمودند که پارهٔ تن مرا در شهر خراسان در طوس دفن می‌کنند هر کسی که به زیارت او برود خداوند ثواب یک حج و یک عمرهٔ مقبوله به او می‌دهد خیلی تعجب می‌کند آن هم معرفت ندارد آن بیچاره! عجب! حالا کسی که به زیارت یکی از اولاد تو برود خدا ثواب یک حج می‌دهد! حج! خیلی مسئله بزرگ است! یک حج و یک عمرهٔ مقبوله! حضرت می‌فرمایند دو حج و دو عمره، بالا می‌برند ده حج و ده عمره، خیلی تعجب می‌کند! می‌گویندتعجب نکن ثواب هزار حج و هزار عمره! باز هم بگویی می‌برمش بالا! او دیگر نگفت و ایستاد. خب‌این مراتبی که پیغمبر راجع به زیارت امام رضا علیه السلام فرمودنداین مراتب برای همهٔ

افراد یکسان است؟ نه! آن کسی که دیدگاهش نسبت به امام همان دیدگاهی است که عرض کردم که یک دیدگاه ظاهری است همان یک حج و یک عمره مقبوله را به او می‌دهند از سرش هم زیاد است اما اگر یکی مثل آقای حداد به زیارت امام رضا علیه السلام رفت آن همان هزار حج و هزار عمره و بالاتر. چرا؟ چون او معرفت به امام دارد معرفت به امام او دارد.

الان یک قضیه‌ای یادم آمد در همان زمان سالهای آخر حیات مرحوم آقا، یک روز یکی ازآقازادگان مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی آمد مشهد برای زیارت و آمد منزل برای زیارت مرحوم آقا، من در آن جا نشسته بودم. صحبت‌های متفرقه‌ای شد از احوالات مرحوم آقا سید جمال مطالبی بیان شد، از جمله ایشان این مطلب را گفت که پس از فوت مرحوم پدرم، مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی، من‌ایشان را در خواب دیدم رو کردم به‌ایشان گفتم که خدا چه مقام و مرتبه‌ای برای شما دراین دنیا قرار داد؟ ایشان یک خنده‌ای به من کردند و فرمودند

خداوند آسمان چهارم را برای من مقدر کرده! آسمان چهارم! یک مرتبه من تعجب کردم گفتم آسمان چهارم را خدا به شما داده؟ ایشان گفتند بله! گفتم پس به شیخ انصاری خدا چه قدر داده؟ ایشان گفتند به شیخ انصاری آسمان اول را دادند! ببینید! حالا از نظر علمی، علم ظاهر، شیخ انصاری خیلی مرد بزرگی بود عالم بود فقیه بود زاهد بود عابد بود متهجد بود اهل خدا بود یک مویش هم الان پیدا نمی‌شود ها! این طور تصور نکنید! آن قدس و تقوایی که شیخ انصاری داشت آن را هم با خودش برد! از نقطهٔ نظر علمی‌از نقطهٔ نظر اهتمام به مسائل شرعی از نقطهٔ نظر عرق دینی و حمیت دینی کجا مثل شیخ انصاری پیدا می‌شود؟ ولی صحبت با تمام اینها، بحث بحث مقام و معرفت است.

آقا سید جمال گلپایگانی در معرفت ذات پروردگار و ولایت اگر در کنار شیخ انصاری بگذارند شیخ انصاری نمی‌فهمد مقامات ایشان را، این است مسئله. چرا؟ چون در این مسئله کم کار کرده، راه دیگری را می‌بایست همراه با او برود. بله! اواخر حیاتش موفق شد که قدمهایی دراین مسیر بردارد.

شبها می‌رفت به زیارت مرحوم سید علی شوشتری و روزها سید علی شوشتری می‌آمد در درس شیخ انصاری. شبها او شاگردی می‌کرد صبح‌ها این استاد می‌آمد در درس، گرچه خود مرحوم سید علی شوشتری دریای موّاجی بود از علم که حتی بعد از شیخ انصاری هم شش ماه کرسی درس شیخ را مثل خود مرحوم شیخ انصاری اداره کرد بعد از شش ماه هم به رحمت خدا رفت، همین سید علی شوشتری. ولی کم کار کرده بیش ازاین می‌بایست کار کند.

مراتبی را که اما رضا علیه السلام دارند [بیان می‌فرمایند] ـ روایت از امام رضا است ـ که می‌فرماید شیعیان ما به مقدار مراتب معرفتشان به ما، به آنها مقام و درجه می‌دهند این است مقصود. یعنی انسان معرفتی پیدا بکند نسبت به امام علیه السلام، حالا ما که نمی‌توانیم به آن جا برسیم توقع آن هم نیست فعلا، باید زحمت کشید ولی نباید انکار کرد نباید گفت نیست نباید اهل حق را این طور غیرمنصفانه به انواع تُهَم متهم کرد! نه آقاجان! این سفره‌ای که پهن شده تو هم بیا استفاده کن چرا

خودت را محروم می‌کنی؟ هم باعث محرومیت خود و هم سادّ عن طریق اللَه نسبت به سایر افراد می‌شوی! اگر ما امام زمان علیه السلام را بشناسیم و بدانیم که این حقیقت ولایت یک حقیقت زنده‌ای است که با تمام لحظات وجودی ما قرین و معیت دارد آیا می‌توانیم در گفتارمان هر جور که می‌خواهیم دیگر صحبت کنیم؟ اگر ما امام علیه السلام را به‌این نحو بشناسیم که تمام لحظاتِ ما را زیر ذره بین و با دقیق‌ترین آلت و قدرت ممکنه زیر نظر دارد آن وقت هر کاری که مورد دلخواه‌مان باشد می‌توانیم انجام بدهیم؟ ما یک وقتی رفیقی که مثل خودمان است می‌آید در منزل ما، ما خودمان را جمع و جور می‌کنیم اگر دراز [کشیده باشیم] می‌نشینیم، در خانه داریم شعر می‌خوانیم تا می‌بینیم صدای یک نفر می‌آید فورا ساکت می‌شویم که آبرویمان نرود، هان؟ اینها مال چیست؟ رودربایستی است دیگر. چون یک احساس حضوری شده، تا حالا احساس حضور نبود اگر یکی هم پایین بود آدم هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد می‌خواند شعر می‌خواند آواز می‌خواند تا ببیند یک صدایی آمد فوری ساکت

می‌شود. اگر ما امام زمان علیه السلام را حقیقتی بدانیم که تمام وجود ما در تحت ارادهٔ علمی‌او قرار گرفته، آن وقت می‌توانیم هر جور فکر کنیم؟ هر جور تخیل کنیم؟ هر جور نقشه بکشیم؟ هر جور فکری را در ذهن بیاوریم؟ هر کلامی‌را بگوییم؟ هر جا عصبانی بشویم؟ به هر کسی بخواهیم تهمت بزنیم؟ به هر کسی بخواهیم نسبت ناروا بدهیم؟ از هر قضیه‌ای بخواهیم بی اعتنا رد بشویم؟ مطالب را هر جا سرسری بگریم؟ نه آقا! حساب و کتابی می‌آید در کار دیگر، حساب و کتاب می‌آید در کار. این جا است که باید افراد هر چه مسئولیت اجتماعی آنها بیشتر باشد متوجه این قضیه باشند و به این مسئله باید بیشتر توجه کنند که خدای نکرده کلام از میزان اعتدال خارج نشود که گناه و مسئولیت، بسیار بسیار سنگین‌تر است بسیار بسیار سنگین‌تر است.

آمدند علمای کربلا نوشتند برای مرحوم سید مهدی بحرالعلوم که آقا یک فردی آمده در کربلا، یک درویشی آمده دراین جا ادعاهایی دارد و ما همهٔ علما بالاجماع حکم به ارتداد و کفر و اعدامش

دادیم! فقط منتظریم شما زیر ورقه را امضا کنید و مسئله را حل کنید و شرّ او را از اسلام بردارید! مرحوم بحرالعلوم گفت بنده که او را ندیدم و از مطالب او اطلاع ندارم و نسبت به مسائل او جاهل هستم چطور می‌توانم ورقه را امضا کنم؟ چطور می‌توانم امضا کنم؟ باید بیایم او را ببینم از مسائل..... این مرجع مرجع تقلید است، این مرد. این را می‌گویند یک عالم شیعه این را می‌گویند یک مومن. این را می‌گویند یک فردی که دنبال امام زمان است این را می‌گویند کسی که نور نسیم توحید و نسیم ولایت بر او وزیده، این را می‌گویند. این مسئله است. من ندیدم که نمی‌توانم بقیه می‌گویند برای خودشان می‌گویند. شما درک کردید شما این طور فهمیدید برای خودتان فهمیدید برای من حجت نیست. چطور در مسائل فقهی ما نمی‌گوییم فتوای فلانی را بنده عمل کنم؟ می‌گویم نخیر خودم باید بروم مدارک را ببینم. می‌گوید نه! من باید بیایم ببینم و او را از نزدیک ببینم و مسائلش را بفهمم و در آن مجلس مرحوم سید ـ مفصل است دیگر می‌دانید ـ آمد گفت جناب درویش‌این چه بساطی است که راه

انداخته‌ای؟ او هم گفت من درویش نیستم اسم من درویش نیست گفت پس چه است؟ گفت اسم من نور علی شاه است. گفت شاه به چه معنا؟ گفت مسیطر بر نفوس، و مسائل دیگری دارد که دراین جا مسائل مفصل است.

آمدند پیش مرحوم شربیانی بزرگ، گفتند که آخوند ملاحسین قلی، این مرد مرد صوفی بوده چه بوده و فلان بوده، در جواب نوشت اگر صوفی آن است که آخوند است ای کاش من هم یکی از صوفیه بودم! مرحوم شربیانی! به صرف این که حالا فرض بکنید که یک طایفه‌ای آمدند و این اسم را سرقت کردند برای خود و با این اسم و عنوان، برای خود دکان باز کردند دراین دنیا، چرا ما دیگران را متهم کنیم؟ چرا هر کسی را متهم کنیم؟ این خلاف است. معرفت باید معرفت واقعی باشد نه بر اساس اعتبارات و سمعیات و تخیلات و احساسات واینها. انسان باید خودش درک بکند و به مسئله برسد. این مسئله را نمی‌دانم در جلد اول است یا جلد دوم؟ در مسئلهٔ مرحوم‌ایت اللَه خویی با مرحوم قاضی رضوان

اللَه علیه در آن جا مسئله را آوردم احتمالا در جلد اول است یادم نیست یا در جلد دوم، که نقل شده بود از مرحوم‌ایت اللَه خویی رحمت اللَه علیه که گفته بودند که چرا شما به منزل مرحوم قاضی نمی‌روید؟ گفتند که‌ایشان خلاصه مطالبی می‌گویند و مسائلی می‌گویند و اعتقاداتی دارند و خلاصه این مسئله موجب شده که ما یک قدری توقف کنیم! پاسخ مرحوم قاضی‌این بود که‌این است رسم تدریس و مطالعه و شناخت شما دراین مدت سالیان سال؟ که به صرف یک گفته‌ای به صرف یک شنیده‌ای به صرف یک...! شما که مرا ندیدی شما که با من ننشستی شما که با من صحبت نکردی به چه علت و به چه دلیل شرعی این اتهام را به بنده می‌زنی؟ شما که یک ساعت با من نبودی چطور این مطلب را می‌گویی؟ منزل من که درش برای همه باز است چطور شما هر جا می‌روی و هر کتابی را مطالعه می‌کنی زحمت آمدن و یک ساعت با من نشستن را تا به حال به خودتان ندادی! ایشان دیدند بسیاراین حرف، حرف متین و منطقی است. بلند شدند رفتند پیش مرحوم قاضی و بعد شاگرد ایشان

شدند و از ایشان دستور گرفتند، تا مدتها البته! بعد یک جریاناتی پیش آمد و بعد دیگر مسئله منتفی شد. همین که می‌گویند و این طور شنیدیم و به‌این کیفیت....! این که مسئله حل نمی‌شود. این که مطلب تمام نمی‌شود.

بنابراین امام سجاد علیه السلام که می‌فرماید معرفتی یا مولای دلیلی علیک کدام معرفت را می‌گوید؟ کدام معرفت را عرض می‌کند به پروردگار؟ معرفت نسبت به ذات الهی و اسماء او و وسعت اسماء او و وسعت ظرفیت صفات او و وسعت عطوفت و رحمت او به نحوی که دیگر هیچ ذاتی را برای انسان در عالم وجود باقی نمی‌گذارد. ما همین طوری می‌گوییم خداوند رحیم است خداوند می‌بخشد، خب بخشش‌ها را در دنیا دیدیم عطوفت‌ها را دیدیم رحمت‌ها را دیدیم حالا خدا یکخورده بالاتر، یکخورده بزرگتر.

یادم است که یک وقت از مرحوم آقا سوال کردم که آقا ـ در طهران، هنوز به مشهد هجرت نکرده بودند ـ گفتم آقا شما قبلا دعای کمیل می‌خواندید

چرا ترک کردید؟ اتفاقا دعاهای کمیل خیلی عجیبی بود شبهای جمعهٔ عجیبی بود من یک چند جلسه از زمان طفولیت یادم است در همان وقتی که حدود چهار یا پنج سالم بود پنج یا شش سالم بود یک چند جلسه‌ای از آن زمانها در ذهن دارم وایشان از حفظ هم می‌خواندند این دعای کمیل را حفظ بودند چراغها را خاموش می‌کردند درضمن هم بعضی از فقرات را معنا می‌کردند و خلاصه خیلی عجیب بود دیگر! آن هم معانی که‌ایشان می‌کردند. این دعای کمیل ترک شد تعطیل شد تا این که آن چند سال آخر اقامت ایشان، در دو یا سه سال اخر اقامت باز یک دو سه جلسه‌ای این دعای کمیل ایشان شروع شد متأسفانه آن موقع که دستگاه و صدا و نوار و اینها که نبوده و خلاصه آثاری از آن نیست، بعد دوباره ترک شد. من در یکی از سفرهایی که از قم می‌آمدم طهران یک شب، شب جمعه بود به مرحوم آقا گفتم که آقا چرا شما دعای کمیل را ترک کردید؟ ایشان فرمودند آقا سید محسن من وقتی که شروع می‌کردم به دعا و می‌گفتم اللَهم انی أسئلک برحمتک التی وسعت کل شیء، یک مرتبه حالتی از رحمت پروردگار تمام

وجود مرا می‌گرفت که من اگر به خود نمی‌آمدم قالب تهی می‌کردم یعنی می‌مُردم می‌افتادم می‌مردم! ببینیداین ولیّ الهی، این ولیّ خدا، این عارف چه ادراکی از مسئلهٔ رحمت می‌تواند داشته باشد؟ اصلا ما می‌فهمیم این چیه؟ اصلا من الان این را به شما گفتم ما الان چه فهیمدیم رفقا؟ البته خود من هم جزو این قضیه هستم ما هم نمی‌فهمیم. دروغ هم که نمی‌گوید، این دروغ که نمی‌گوید راست می‌گوید. ایشان گفت اگر من دعای کمیل را ادامه می‌دادم از این دنیا می‌رفتم و نتوانستم ادامه بدهم.

امیرالمومنین علیه السلام در آن خطبه همام که خطبهٔ متقین است رفقا یادشان هست در آن جا آخر وقتی از حضرت سوال می‌کنند حضرت می‌فرمایند نمی‌توانی دوام بیاوری. اصرار می‌کند نه! یا امیرالمومنین برای من توصیف کن، حضرت می‌فرمایند بسیار خب خودت خواستی و شروع می‌کنند به توصیف متقین و توصیف صفات آنها که اینها کی هستند؟ چی هستند؟ این‌ها ارتباطشان با خدا چیست؟ معاشرتشان چیست؟ ربطشان

چیست؟ در خلوتشان چی هستند؟ در جلوتشان چه هستند؟ لولا الآجال التی عجل اللَه لهم لم تستقر لهم ارواحهم فلان و فلان و شروع می‌کردند به گفتن واینها، این هی می‌رود بالا هی می‌رود بالا می‌رود بالا هی لطیف می‌شود لطیف می‌شود لطیف می‌شود یک مرتبه به جایی می‌رسد که دیگر روحش توان اقامت دراین کالبد را از دست می‌دهد بدن از کار می‌افتد، و صعقه کان نفسه، یک صیحه می‌زند و همان جا در جا می‌افتد امیرالمومنین می‌گوید من از اول نگرانش بودم که‌این نمی‌تواند دوام بیاورد. آن را داشته باشید حالا بیایید سراغ این، مرحوم آقا می‌گفتند وقتی که من شروع می‌کردم به‌این دعا اللَهم انی اسئلک برحمتک، یک رحمت عجیبی از پروردگار یک مرتبه بر من می‌آمد نه‌این که ما می‌گوییم خدا رحیم است خدا عطوف است خدا رحمت دارد. آن رحمت حقیقتی و واقعی و سعة وجودی این اسم عظیم پروردگار چنان مرا می‌گرفت که من تحمل تقبُّل یک همچنین حالی را دیگر از دست می‌دادم!

گاهی اتفاق می‌افتد، وقتی برای انسان یک مصیبتی بیاید، اتفاق افتاده، یک مرتبه به یک مادری

بگویند که فرزندت تصادف کرد همان جا غش می‌کند می‌افتد این طور نبوده؟ نیست؟ یک مصیبتی است. یعنی نفس مادر در آن موقع تحمل شنیدن، شنیدن که یک مسئله است، تحمل هضم این مصیبت را دیگر ندارد تحمل هضم‌این واقعهٔ ناگوار را ندارد نمی‌تواند هضم بکند نفسش از جسم خارج می‌شود روح از بدن خارج می‌شود می‌افتد، یا به حالت بیهوشی و یا از دنیا می‌رود! از دنیا می‌رود! عکسش هم اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات یک خوشحالی برای انسان پیدا می‌شود نمی‌دانم‌این راست است یا نه؟ می‌گویند یک نفر باربر بود در همان زمان شاه که بلیط‌های بخت آزمایی می‌دادند، در همان بازارچهٔ نایب السلطنهٔ طهران خیابان ری، این رفته بود از این بلیط‌های بخت آزمایی خریده بود و خلاصه اتفاقا به اسمش درآمد همین که به او گفتند در جا افتاد مرد یعنی‌این که فرض کنید که صبح تا شب ده تومان بیست تومان در می‌آورد، آن موقع چقدر بود؟ نمی‌دانم! شماها چیز نمی‌کردید؟ آن موقع کسی یادش نیست؟ مثلا یکدفعه می‌گفتند صد هزار

تومان! خب آن حمالی که صبح تا شب بیست تومان درمی‌اورد یکدفعه بگویند صد هزار تومان بردی خب...! افتاد و مُرد. در آن موقع که ما می‌رفتیم مدرسه در آنجا بین افراد و کسبه بنده شنیده بودم.

وقتی که ایشان می‌رفتند در بطن‌این مسئلهٔ رحمت الهی وسعتش عظمت و عمقش، کبریائیت او، به یک نحوه‌ای بود که همین که می‌آمد [و] این روح می‌خواست توجه به آن رحمت پیدا کند نمی‌توانست تحمل کند آن وقت‌این معرفت پیدا کرده بود. امام سجاد می‌فرماید خدایا علم من به رحمت تواین جوری است، این است. نه‌این که خدایا تو رحمت داری خب خیلی زحمت کشیدی! خدایا تو عطوفت داری خیلی ممنون دست شما درد نکند! خدایا تو نسبت به بندگانت فلان شفقت واینها داری خیلی خب! و و و! یک ساعت صبحت می‌کنیم هزار تا ازاینها ردیف می‌کنیم هیچ فرقی به حالمان نمی‌کند فردا همین طور پس فردا هیمن طور چرا؟ معرفتی در کار نیست. لذا امام سجاد می‌فرماید من که رحمت تو را این جور می‌بینیم من که قدرت تو را این طور می‌بینم، همین قسمی‌که توضیح دادم،

من که عطوفت تو را این طور می‌بینم من که قیومیت تو را بر همهٔ عالم وجود به همین کیفیت می‌بینم من که آن جنبهٔ ولایت تو را بر تمام ذرات عالمِ امکان به همین نحوه می‌بینم، این معرفت من مرا به تو دلالت می‌کند. پس به کجا دلالت می‌کند؟ به همان ذات دیگر. این معرفت، انسان را دلالت بر پروردگار می‌کند و الا خواندن و نوشتن و مطالعه کردن واینها کمک می‌کند اینها، نمی‌گویم نمی‌کند ولی انسان باید به دنبال او باشد. وقتی که آن معرفت را به دست آورد مگر می‌شود غیر از خدا کسی دیگر [را خواست؟] آن کسی که رحمت خدا را این طور دارد تلقی می‌کند واین طور دارد بیان می‌کند مگر پیش غیر از خدا می‌تواند برود؟ می‌تواند برود یا نه؟ آن کسی که رحمت خدا را در یک همچنین وضعیتی می‌بیند اصلا می‌تواند اتکا و وثوق کند به غیر از ذاتی که دارای یک همچنین خصوصیتی باشد؟ می‌تواند اصلا یا نه؟

لذا می‌فرماید این معرفت من واین شناخت من با این کیفیت و با این خصوصیت مرا این جا آورده،

مرا این درگاه آورده، مرا به‌این عتبه آورده، راه مرا این طور باز کرده. حالا ما یک همچینن معرفت امام سجاد [را] نداریم ولی حداقل می‌دانیم که امام سجاد راست می‌گوید، این را که دیگر می‌دانیم، امام سجاد نیامده برای ما خطابه بخواند. حضرت دارد به ما این طور می‌فرماید من‌این را فهمیدم، تو که شیعهٔ من هستی بیا، تو هم بیا، تو هم خدا قسمتت می‌کند، ناامید نباش. من به‌این جا رسیدم اگر می‌خواهی آن رحمت را بفهمی‌که مرحوم آقا فهمید راهش‌این است جای دیگر نروی بدبخت می‌شوی خسرالدنیا و الآخرة می‌شوی، باید این جا بیایی، باید این مکتب را بیایی، باید پیش مکتب اهل بیت زانو بزنی، اختیار خودت را از خود نفی کنی. ارادهٔ خودت را از خود نفی کنی. هر چه امام بر تو می‌پسندد سمعا و طاعتا، چشم و گوش را از غیر امام ببندی، فقط و فقط براین آستان پیشانی بسایی تااین که کم کم از آن برکات و از آن جلوه‌ها و از آن بارقه‌ها هم بر قلب و نفس ما بوزد. انشاءاللَه امیدواریم با عنایت و لطفِ مقام ولایت، حضرت حجة بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، خداوند هم نسیمی‌از آن ریاض

رحمت بر قلوب همهٔ ما بوزاند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد